

شرق روزنامه

ادبیات

حذف صدای انسان از تهران؛ گفت وگو با محمدرضا درویشی	صفحه ۱۰
«میدان» روایتی از یک واقعه تاریخی در اوکر این است	صفحه ۱۱
دام‌های کافکا، نگاهی به نمایش نامه «دام» تادئوش روزه‌ویچ	صفحه ۱۲

نگاه	
کلبرگ، راوی بحران و تضاد	
 محمود حسینی‌زاد 	

وقایع اجتماعی- سیاسی آلمان معاصر، تأثیر زیادی بر ادبیات این کشور گذاشته است. از جمله مهم‌ترین این وقایع، یکی جنگ جهانی دوم بود و دیگری برداشته‌شدن دیوار برلین و اتحاد آلمان شرقی و غربی، این دو اتفاق دو موج مهم و تأثیرگذار در ادبیات معاصر آلمان به وجود آورد و نویسندگان زیادی هستند که به وضعیت اجتماعی- سیاسی آلمان پس از جنگ و اتحاد دو آلمان پرداخته‌اند. گرچه رمان‌ها و داستان‌های قابل‌توجهی با محوریت این دو اتفاق نوشته شده است اما من شخصا چندان به این موج‌ها علاقه‌ای ندارم و به‌طور کلی سلیقه ادبی‌ام با ادبیاتی که روی موضوعی خاص متمرکز می‌شود همسو نیست.از نویسندگان معاصر آلمان که در آثارشان به اتحاد دو آلمان پرداخته و آثار موفقی در این زمینه نوشته‌اند، یکی هم میشائیل کلبرگ است که با خود او سابقه دوستی دارم و به تازگی نیز مجموعه داستان‌ش با عنوان «کمونیست موماتر» با ترجمه مریم مویدپور در اینجا منتشر شده است. در این مجموعه، داستانی هست به نام «تولد موسیقی جاز کول» که یکی از بهترین داستان‌هایی است که درباره اتحاد دو آلمان نوشته شده است. این را اخیرا هم که کلبرگ به ایران آمده بود در جلسه داستان‌خوانی‌اش به او گفتم که اگرچه سلیقه کلی من با این نوع داستان‌ها همخوان نیست اما این داستان اثری متمایز در میان داستان‌هایی با این مضمون است. کلبرگ در این داستان کلبرگ اخیرا، حسرت‌ها، آرمان‌ها، دغدغه‌ها و رؤیاهای مردمی را که گرفتار رژیم آلمان شرقی بوده‌اند، به خوبی تصویر کرده است. همچنین سویه دیگر ماجرا یعنی عدم آگاهی طرف غربی از آن سوی دیوار در این داستان هنرمندانه روایت شده است.«تولد موسیقی جاز کول»، داستانی است با دو قهرمان، یکی از آلمان شرقی و دیگری از آلمان غربی. این دو قهرمان اگرچه متعلق به یک ملت هستند ولی کاملا از زندگی و فکر و روحیات یکدیگر بی‌خبرند. در این داستان می‌بینیم که شخصیت کلبرگ از آلمان غربی از موضعی بالا به هموطن شرقی خود نگاه می‌کند، در حالی که در طول داستان آشکار می‌شود که شخصیت اهل آلمان شرقی در کار خودش چندسروگردن بالاتر از طرف غربی است. ویژگی دیگر این داستان کلبرگ، ارائه تصویری دقیق و واقعی از وضعیت آلمان شرقی بعد از برداشته‌شدن دیوار است. برخلاف تصور رایج که فکر می‌کند مردم آلمان شرقی بعد از فروپاشی دیوار و برقراری اتحاد بین دو آلمان و بهشت موعود رسیده‌اند، داستان کلبرگ نشان می‌دهد که مردم آلمان شرقی در این وضعیت تازه، همچنان گرفتار تناقضات مختلفی هستند و با پامپل‌ن‌ها ایده‌هایشان روبه‌رو می‌شوند. قهرمان شرقی قصه کلبرگ که موسیقی‌دانی برجسته است بعد از فروپاشی دیوار مجبور می‌شود به کاری غیر از علاقه و تخصص خودش تن بدهد. در ادامه داستان «تولد موسیقی جاز کول»، صحنه‌ای هست که در دیوار اخیرم از خود کلبرگ نیز از آن صحبت کردم و به او گفتم این صحنه، یکی از درخشان‌ترین صحنه‌هایی است که در آن تصویری از وضعیت بغرنج مردم آلمان شرقی به دست می‌دهد. در این صحنه دو شخصیت قصه در پاریس حین پیاده‌روی وارد کافه‌ای فرانسوی می‌شوند و شخصیت اهل آلمان شرقی برای اولین‌بار در زندگی‌اش با یک دوست‌های ناشی معروف روبه‌رو می‌شود. او تا این لحظه تنها اسمی از این بازی بازی ندیده بی‌آنکه شیوه بازی‌کردن را بداند و این اسباب تعجب دوست غربی‌اش می‌شود. این را که به خود کلبرگ گفتم، او گفت که این صحنه کاملا ناخودآگاه وارد داستان شده است. یکی از ایرادهایی که به این داستان کلبرگ گرفته شده این است که او در این قصه مشکلات مربوط به وضعیت بعد از اتحاد دو آلمان را بیش از حد عمده کرده است. کلبرگ در پاسخ به این ایراد گفته است که این داستان سه هزار سال بعد از اتحاد دو آلمان نوشته شده و تصویری واقعی از آن وضعیت است و به نظر من نیز این یکی از بهترین داستان‌ها درباره عدم اشتراکات آدم‌هاست. کلبرگ در عین اینکه نویسنده توانایی است، هیچ وقت خودش را وارد جنگال‌های رسانه‌ای و ستاره‌بازی‌های مرسوم نکرده است. حتی کتاب آخرش هم که با استقبال خوبی از جانب منتقدان روبه‌رو شد، باعث این نشد که کلبرگ وارد این بازی‌های نویسنده‌گان نباشد. برای من این است که از دنیای نوشته‌های او بیرون بیرون نمانم.

پیش از سفر به ایران، در راستای پروژه‌ای با عنوان «تبادل نویسندگان دیوار غرب و شرق» به کشورهای مختلف خاورمیانه سفر کرده است. آثار کلبرگ تاکنون به زبان‌های مختلفی ازجمله انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و عربی ترجمه شده است. کمونیست موماتر و داستان‌های دیگر شامل این داستان‌هاست: «کمونیست موماتر»، «لانترس و اویمایوس»، «تولد موسیقی جاز کول»، «کنیک جوان»، «پدر لیزا»، «هر دو زندگی دومینیک د.» و «اجاق برقی». آنچه در ادامه می‌آید، قسمتی است از داستان «تولد موسیقی جاز کول» از مجموعه کمونیست موماتر و چند داستان دیگر: «از سال‌ها پیش رودلف را تنها از اینکه با مادرم نامه‌نگاری می‌کرد، می‌شناختم. یادم می‌آید تازه ازدواج کرده بود و مادرم نامه‌هایش را همراه بسته‌های مواد غذایی که برای کریسمس آماده کرده بود و برای تبریک تولدش می‌فرستاد. رودلف هم در نامه‌های تشکرآمیزش درباره زندگی خانوادگی و بچه‌دارشدن‌شان می‌نوشت و با سلام‌های دوستانه به‌ویژه نسبت به من به پایان می‌رساند. این نامه‌ها را با خطی زیبا و با جوهر آبی روی کاغذی به کلفتی چوب می‌نوشت. من هم هربار از مادرم خواهمش می‌کردم که سلام گرم بفرانم و به او برساند، ولی خودم هرگز اراده نکردم تا برایش نامه‌ای بنویسم. سال‌ها گذشت تا توانستم آن وابستگی خانوادگی را که ما را به هم پیوند می‌داد به یاد بسپارم؛ پدر پدر-بزرگ او و پدر پدربزرگ من برادر ناتنی بودند، از ازدواج اول و دوم پدشان».

مرور

کلبرگ و کمونیست موماتر

«کمونیست موماتر و داستان‌های دیگر» اولین کتابی است که از میشائیل کلبرگ، نویسنده آلمانی، به فارسی ترجمه شده. این کتاب که شامل هفت داستان کوتاه است، با ترجمه مریم مویدپور از طرف نشر پیدایش منتشر شده است. بحران‌های اجتماعی- سیاسی و مسائل اقتصادی ناشی از این بحران‌ها و تأثیر آنها بر وضعیت روحی و زیستی مردم، یکی از موضوعاتی است که کلبرگ در داستان‌هایش به آن پرداخته است؛ ازجمله داستانی به‌نام «تولد موسیقی جاز کول» که در همین مجموعه کمونیست موماتر آمده است و کلبرگ پس از آن به مواجهه دو آدم، یکی از آلمان شرقی و آن یکی از آلمان غربی، پس از اتحاد دو آلمان پرداخته است. کلبرگ علاوه‌بر نویسندگی در نشریات معتبر آلمان مقالات ادبی و سیاسی می‌نویسد. او همچنین عضو انجمن قلم آلمان و مترجم آثار نویسندگان بزرگی نظیر مارسل پروست و جان دوس پاسوس به زبان آلمانی است. کلبرگ اخیرا، حسرت‌ها، آرمان‌ها، دغدغه‌ها و رؤیاهای مردمی را که گرفتار رژیم آلمان شرقی بوده‌اند، به خوبی تصویر کرده است. همچنین سویه دیگر ماجرا یعنی عدم آگاهی طرف غربی از آن سوی دیوار در این داستان هنرمندانه روایت شده است.«تولد موسیقی جاز کول»، داستانی است با دو قهرمان، یکی از آلمان شرقی و دیگری از آلمان غربی. این دو قهرمان اگرچه متعلق به یک ملت هستند ولی کاملا از زندگی و فکر و روحیات یکدیگر بی‌خبرند. در این داستان می‌بینیم که شخصیت کلبرگ از آلمان غربی از موضعی بالا به هموطن شرقی خود نگاه می‌کند، در حالی که در طول داستان آشکار می‌شود که شخصیت اهل آلمان شرقی در کار خودش چندسروگردن بالاتر از طرف غربی است. ویژگی دیگر این داستان کلبرگ، ارائه تصویری دقیق و واقعی از وضعیت آلمان شرقی بعد از برداشته‌شدن دیوار است. برخلاف تصور رایج که فکر می‌کند مردم آلمان شرقی بعد از فروپاشی دیوار و برقراری اتحاد بین دو آلمان و بهشت موعود رسیده‌اند، داستان کلبرگ نشان می‌دهد که مردم آلمان شرقی در این وضعیت تازه، همچنان گرفتار تناقضات مختلفی هستند و با پامپل‌ن‌ها ایده‌هایشان روبه‌رو می‌شوند. قهرمان شرقی قصه کلبرگ که موسیقی‌دانی برجسته است بعد از فروپاشی دیوار مجبور می‌شود به کاری غیر از علاقه و تخصص خودش تن بدهد. در ادامه داستان «تولد موسیقی جاز کول»، صحنه‌ای هست که در دیوار اخیرم از خود کلبرگ نیز از آن صحبت کردم و به او گفتم این صحنه، یکی از درخشان‌ترین صحنه‌هایی است که در آن تصویری از وضعیت بغرنج مردم آلمان شرقی به دست می‌دهد. در این صحنه دو شخصیت قصه در پاریس حین پیاده‌روی وارد کافه‌ای فرانسوی می‌شوند و شخصیت اهل آلمان شرقی برای اولین‌بار در زندگی‌اش با یک دوست‌های ناشی معروف روبه‌رو می‌شود. او تا این لحظه تنها اسمی از این بازی بازی ندیده بی‌آنکه شیوه بازی‌کردن را بداند و این اسباب تعجب دوست غربی‌اش می‌شود. این را که به خود کلبرگ گفتم، او گفت که این صحنه کاملا ناخودآگاه وارد داستان شده است. یکی از ایرادهایی که به این داستان کلبرگ گرفته شده این است که او در این قصه مشکلات مربوط به وضعیت بعد از اتحاد دو آلمان را بیش از حد عمده کرده است. کلبرگ در پاسخ به این ایراد گفته است که این داستان سه هزار سال بعد از اتحاد دو آلمان نوشته شده و تصویری واقعی از آن وضعیت است و به نظر من نیز این یکی از بهترین داستان‌ها درباره عدم اشتراکات آدم‌هاست. کلبرگ در عین اینکه نویسنده توانایی است، هیچ وقت خودش را وارد جنگال‌های رسانه‌ای و ستاره‌بازی‌های مرسوم نکرده است. حتی کتاب آخرش هم که با استقبال خوبی از جانب منتقدان روبه‌رو شد، باعث این نشد که کلبرگ وارد این بازی‌های نویسنده‌گان نباشد. برای من این است که از دنیای نوشته‌های او بیرون بیرون نمانم.



کمونیست موماتر

میشائیل کلبرگ ترجمه مریم مویدپور نشر پیدایش

پیش از سفر به ایران، در راستای پروژه‌ای با عنوان «تبادل نویسندگان دیوار غرب و شرق» به کشورهای مختلف خاورمیانه سفر کرده است. آثار کلبرگ تاکنون به زبان‌های مختلفی ازجمله انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و عربی ترجمه شده است. کمونیست موماتر و داستان‌های دیگر شامل این داستان‌هاست: «کمونیست موماتر»، «لانترس و اویمایوس»، «تولد موسیقی جاز کول»، «کنیک جوان»، «پدر لیزا»، «هر دو زندگی دومینیک د.» و «اجاق برقی». آنچه در ادامه می‌آید، قسمتی است از داستان «تولد موسیقی جاز کول» از مجموعه کمونیست موماتر و چند داستان دیگر: «از سال‌ها پیش رودلف را تنها از اینکه با مادرم نامه‌نگاری می‌کرد، می‌شناختم. یادم می‌آید تازه ازدواج کرده بود و مادرم نامه‌هایش را همراه بسته‌های مواد غذایی که برای کریسمس آماده کرده بود و برای تبریک تولدش می‌فرستاد. رودلف هم در نامه‌های تشکرآمیزش درباره زندگی خانوادگی و بچه‌دارشدن‌شان می‌نوشت و با سلام‌های دوستانه به‌ویژه نسبت به من به پایان می‌رساند. این نامه‌ها را با خطی زیبا و با جوهر آبی روی کاغذی به کلفتی چوب می‌نوشت. من هم هربار از مادرم خواهمش می‌کردم که سلام گرم بفرانم و به او برساند، ولی خودم هرگز اراده نکردم تا برایش نامه‌ای بنویسم. سال‌ها گذشت تا توانستم آن وابستگی خانوادگی را که ما را به هم پیوند می‌داد به یاد بسپارم؛ پدر پدر-بزرگ او و پدر پدربزرگ من برادر ناتنی بودند، از ازدواج اول و دوم پدشان».



مصاحبه اختصاصی با میشائیل کلبرگ نویسنده «کمونیست موماتر»

حین نوشتن، چیزی به اسم ادبیات جهانی وجود ندارد

پویا رفویی

که شاید در وقوع آنها نقش چندان‌ی نداشته باشیم. اما به محض این اینکه از خودمان می‌رسیم که چه کار می‌توان کرد و چه کار باید کرد، سروکله سیاست پیدا می‌شود. ببینید در آلمان قرن بیستم، سیاست کلمه دردناکی است. در آلمان خیلی‌ها بر این باورند که چطور می‌توان از شر سیاست خلاص شد. معمولا هم راه‌حل این است که با شیوه‌های فردی و تصمیم برای تغییر زندگی شخصی می‌توان بر هولناکی سیاست غلبه کرد. سیاست در زندگی ما ناشی از واکنش در برابر رویدادهایی بود که هرکس جداگانه راه‌حلی برایش می‌یافت. در داستان‌های من، سیاست حامل نوعی الهام است. در رمان «بیمارستان آمریکایی»، آدم‌ها معضلات سیاسی را به شیوه‌های خلاقانه خاصی خودشان حل‌وفصل می‌کنند. شخصیت‌های داستان‌های من از خودشان می‌پرسند «تو چطور می‌بینی؟» «تو چطور از پس این وضعیت برمی‌آیی؟»

همان‌طور که گفتم به نظر من ادبیات با فرد و وضعیت آغاز می‌شود. هرچا زمان و مکان به شکل وضعیت در بیاید، خودبه‌خود سیاست حضور خواهد داشت. ولی توجه داشته باشید که سیاست بر جمع اعمال می‌شود. و به همین دلیل است که سیاست‌مدارها «خیر» را بیشتر از «حقیقت» موعظه می‌کنند. اما آدم‌ها هرکدام رفتار متفاوتی در برابر اتفاقات سیاسی دارند. من در مقام نویسنده دو برخورد با سیاست دارم. نخست آنکه می‌کوشم لایه‌های «خیر» را کنار بزنم تا حقیقت زیسته بروز کند. دوم اینکه در سیر داستان نشان بدهم که هر فردی چطور با الهام خلاقانه‌ای شرایط سیاسی را پشت سر می‌گذارد.

آ تا چه اندازه با ادبیات معاصر ایران آشنا هستید؟ آیا نویسندگان معاصر ایران را می‌شناسید و احیاناً چیزی از آنها خوانده‌اید؟

قبل از پاسخ به این سؤال می‌خواهم در پاسخ به پرسش قبلی مطلب دیگری را هم اضافه کنم. تجربه فلسفه آلمانی در قرون هجده و نوزده این ایده را هم مطرح می‌کرد که ادبیات، خلق زیبایی است. نباید فکر کرد که نویسنده از طریق ادبیات بی‌واسطه با حقیقت روبه‌رو می‌شود. در عرصه ادبیات، خلق زیبایی هم اهمیت دارد. آلف نفس بازنمایی حقیقت در برابر مصلحت سیاسی کفایت می‌کند؟ ادبیات حقیقت و زیبایی را در کنار هم نمی‌کند. در این که با زیبایی به حقیقت می‌رسیم و یا بالعکس، نظرهای متفاوتی هست. اما اولویت‌های ادبیات حقیقت یا زیبایی است. در طرف مقابل، با «خیر» اخلاقی یا سیاسی روبه‌رو هستیم. این رویکرد به ادبیات لطمه می‌زند. دلایل هم این است که خیر در هر شکلیش به خلاقیت میدان نمی‌دهد. در عرصه ادبیات به سختی می‌توان خیرها و مصلحت‌های تازه‌ای ایجاد کرد. بنابراین، نویسنده وقتی به سراغ سیاست می‌رود، نیت‌هایی متفاوت با رفتار و हजार سیاست‌مداران مد نظر دارد. من در آثارم تأثیر سیاست را در زندگی فردی آدم‌ها دنبال می‌کنم. سیاست بنا به ذات خودش برای جمع تصمیم می‌گیرد، اما هر یک از آدم‌ها به شکل خودش آن را تجربه می‌کند. به همین دلیل است که معتقدم ادبیات در قدم نخست قومی، شهری، ناحیه‌ای و ملی است. زیرا ما به گفتنی‌های آدم‌ها سروکار داریم و جان کلام هر آدمی از وضعیتیش نشئت می‌گیرد.

در بین نویسندگان معاصر ایران، بیشتر از بقیه با آثار محمود دولت‌آبادی و امیرحسن چهلتن آشنا هستم.

آ شما به‌جز نوشتن، ترجمه هم می‌کنید. آثار نویسندگانی مثل پروست، فاکتر و دوس پاسوس را به آلمانی ترجمه کرده‌اید. به نظرتان خلق ادبیات از طریق بی‌واسطه نوشتن یا ترجمه‌کردن چه تفاوتی دارد؟

در ایران ترجمه ادبی علاقمندان زیادی دارد. در همین سفر با دانشجویان رشته مترجمی دیدار کرده‌ام و در کارگاه ترجمه‌ای هم با آنها داشته‌ام. شخصا این‌طور فکر می‌کنم که در دنیای معاصر بار سنگینی بر روی مترجم‌ها است. چند دهه قبل‌تر بحث زیادی درباره تعهد مطرح بود. مسئله بر سر این بود که ادبیات باید متعهد باشد یا نویسنده. این بحث‌ها به پاسخ روشنی نرسید و بعد هم فروکش کرد. مدت‌ها است که کمتر کسی درباره تعهد ادبیات صحبت می‌کند. من گمان می‌کنم که ادبیات متعهد وجود دارد و بار این تعهد به دوش مترجمان است. در مسئله جهانی‌شدن ادبیات که پیش‌تر صحبتش شد هم بر این باورم که نویسنده‌ها، جهانی نمی‌نویسند، بلکه این مترجمان هستند که آثار نویسنده‌ها را جهانی می‌کنند. مترجم هم در انتخاب اثر به ادبیات متعهد است و هم در نحوه ترجمه آن. بنابراین آن بحث قدیمی تعهد نویسنده یا تعهد ادبیات در مورد مترجم‌ها مصداق ندارد. در شرایط فعلی، این مترجمان هستند که هنوز ادبیات را جدی می‌گیرند و در قبالش احساس مسئولیتی می‌کنند. در کارگاه ترجمه، دیدار دانشجویان از تمثیل پاتیل لالباب از آب استفاده کردم. ترجمه اثر ادبی مثل این است که بخواهی، پاتیل سنگین لالبابی را از جایی به جای دیگر انتقال بدهی. مسلما قسمتی از آب به ناچار لپ بر می‌زند و می‌ریزد و هدر می‌شود. این اتفاق ناگزیر ترجمه است. ولی مترجم متعهد با شکلیابی و سماجت هر کاری بتواند می‌کند تا سرانجام پاتیل تمثیلی ما را به مقصد برساند. من به تجربه دریافت‌ام که اگر پاتیل را با هشتاد درصد محتویاتش به مقصد برسانیم، عملا ترجمه خوبی ارائه کرده‌ایم.

در ترجمه ادبی آدم‌هایی با زبان‌های متفاوت از این فرصت برخوردار می‌شوند تا یکدیگر را درک کنند. از این جنبه که به ترجمه نگاه کنیم، درمی‌یابیم که رسانه واقعی ادبیات است. ما از طریق وسایل ارتباطی یکدیگر را می‌بینیم. اما هیچ‌وقت با هم آشنا نمی‌شویم. همین خود من که الان در ایرانم و سه هزار کیلومتر از خانام دورم، می‌توانم با آدم‌ها ارتباط برقرار کنم و ایران را ببینم. اما اگر قرار باشد که زندگی ایرانی‌ها را درک کنم، ترجیح می‌دهم با داستانشان را بخوانم یا داستانم را بخوانند.

آ از صحبت‌های شما می‌توان نتیجه گرفت که هم‌اینها، ادبیات جهانی شده است. در آثار شما هویت در بافت جغرافیایی، سیاسی و تاریخی دست‌مایه طرزی منحصربه‌فرد است. از نظر شما ادبیات جهانی و ادبیات بومی یا ملی چه تفاوتی با هم دارند؟

ببینید در اینجا با دو بحث جداگانه سروکار داریم. یکی خواندن ادبیات است و دیگری خلق آن. همان‌طور که گفتم، تا یک قرن قبل اغلب مخاطبان جهان متأثر از ادبیاتی بودند به زبان خودشان و درباره خودشان. آلمانی‌ها بیشتر ادبیات آلمان را می‌خواندند و ترجمه چندان طرف‌دار نداشت. نویسنده‌ها هم متأثر از نویسندگان هم‌زبان ماقبل یا معاصر با خودشان بودند. ادبیات در هر زبانی از مکتوبات همان زبان تأثیر می‌گرفت. اما امروزه دیگر چنین چیزی عمومیت ندارد. مثلا تأثیر پروست بر نوشته‌های من از هر نویسنده آلمانی بیشتر بوده است. در آلمان نویسندگانی هستند که از ادبیات آمریکا تأثیر پذیرفته‌اند. همه این‌ها مربوط به تجربه خواندن است. در حین نوشتن، چیزی به اسم ادبیات جهانی وجود ندارد. من بر این باورم که هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند با نوشتن از جهان ادبیات خلق کند. هر نویسنده‌ای در درجه نخست با محیط اطرافش آغاز می‌کند. در ادبیات مدرن نوشتن با نوشتن از فرد آغاز می‌شود و بعد قلمرو روایت وسعت پیدا می‌کند. در ادبیات با احساس‌های انسانی سروکار داریم. این است که محیط پیرامون نویسنده اهمیت دارد. جوهر گفتنی‌های هر نویسنده‌ای با بیان احساس شخصیت‌ها درباره فرد، خانواده، شهر و سرزمین آغاز می‌شود. نویسنده‌ها ادبیات را جهانی نمی‌کنند، بلکه این مخاطبان هستند که ممکن است با علاقه نشان‌دادن به اثری، آن را جهانی کنند. یکی از ملزومات ادبیات این است که باور کنیم ما هر یک متعلق به جایی هستیم که بر وضعیت حیات ما اثر گذاشته است. من در آثار خود معمولا با فرد شروع می‌کنم. با فردی که در وضعیت حیات قرار گرفته است و نمی‌داند این وضعیت، تقدیر او است یا دگرگون می‌شود. به‌هرحال، به گمان من ادبیات با «منطقه» و «اقلیم» آغاز می‌شود.

هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند با نوشتن از جهان ادبیات خلق کند. هر نویسنده‌ای در درجه نخست با محیط اطرافش آغاز می‌کند. در ادبیات مدرن نوشتن با نوشتن از فرد آغاز می‌شود و بعد قلمرو روایت وسعت پیدا می‌کند. در ادبیات با احساس‌های انسانی سروکار داریم. این است که محیط پیرامون نویسنده اهمیت دارد

آ به این ترتیب ادبیات در چارچوب هویت سیاسی مشخصی امکان بروز پیدا می‌کند. شاید به همین دلیل است که شخصیت‌های داستانی شما این‌قدر با گذشته سیاسی خودشان دست به گریبان‌اند؟

من دوباره به سؤال قبل برمی‌گردم. ادبیات می‌تواند همه جهان را تحت‌تأثیر قرار دهد، اما نمی‌تواند از همه جای جهان به یکسان تأثیر بپذیرد. دلایل این است که ما در ادبیات با احساسات انسانی مواجهیم. مثلا احساس ترس، از محیط اطراف هرکس سرچشمه می‌گیرد. ترس باید در نزدیکی ما، ما را بترساند. پدیده‌های ترساک فقط از نزدیک ترسناک‌اند. از این بابت، ادبیات رسانه نیست. یا اگر رسانه باشد مثل رسانه‌های جمعی نیست. برای رسانه‌ها محیط دور یا نزدیک تفاوت زیادی نمی‌کند. اما در ادبیات مکان اهمیت دارد. وضعیت داستانی با مکان‌های نزدیک به ما مشکل می‌گیرد. مسئله هویت را طور دیگری باید دید. نباید فقط به هویت اکتفا کرد. ادبیات، محل دیدار با رؤیاهای دیگران است. ما تا چه حد امکان خواندن ادبیات دیگران را داریم. همان‌طور که گفتم از قرن نوزدهم تا به حال، خواندن ادبیات دیگران آسان و آسان‌تر شده است. ذهن بچه‌های من ملو از رؤیاهای افسانه‌های آفریقایی، آسیایی و حتی ایرانی است. اوایل باورم نمی‌شد که آنها می‌توانند با چنین داستان‌هایی ارتباط برقرار کنند. اما تدریجا متقاعد شدم که چنین چیزی ممکن است. تأکید بر شروع ادبیات بود. ادبیات با مکان‌های نزدیک اتفاق می‌افتد. در غیر این صورت «وضعیت» شکل نمی‌گیرد.

آ ولی سیاست در داستان‌های شما نقش پررنگ‌تری دارد. شخصیت‌های داستان‌های شما با آنکه اهل سیاست نیستند، زندگی‌شان را رویدادهایی سیاسی رقم می‌زند. علاوه‌بر این شما عضو انجمن قلم آلمان هستید و در پروژه «تبادل نویسندگان غرب و شرق» فعالیت می‌کنید. نسبت بین سیاست و ادبیات را چطور ارزیابی می‌کنید؟

من این سؤال را به شکل دیگری طرح می‌کنم. پرسش این است که برخورد ادبیات با سیاست چگونه است؟ یا می‌توان این‌طور پرسید که من در آثارم چه برخوردی با سیاست دارم. از چشم من، ادبیات همواره در پی یافتن حقیقت ذهن آدمی است. بر «حقیقت» تأکید می‌کنم. زیرا به نظر حقیقت در زندگی سیاسی همه ما نقش مهمی دارد. ظاهرا با این تعبیر اکثریت موافق‌اند. اما مشکل وقتی پدید می‌آید که حقیقت را با مفهوم «خیر» یکسان فرض کنند. بنابراین در توضیح نسبت بین سیاست و ادبیات باید بگویم که اولویت نخست ادبیات بیان حقیقت است و نه موعظه خیر. سیاست‌مدارها در پی خیر، مصلحت و منفعت هستند. و این را هم باید اضافه کنم که خیر و حقیقت همیشه به موازات یکدیگر پیش نمی‌روند. خیلی وقت‌ها بیان حقیقت با مصالح سیاسی همخوانی ندارد. ادبیات زندگی را طوری رمزگشایی می‌کند که از دل آن حقیقت بیرون می‌زند. سیاست با سؤال‌های ساده‌ای در زندگی ما حلول می‌کند. برای همه ما اتفاق‌هایی پیش می‌آید

از میشائیل کلبرگ نویسنده معاصر آلمانی یک کتاب بیشتر به فارسی ترجمه نشده است. «کمونیست موماتر»، یکی از مجموعه داستان‌های این نویسنده را سال گذشته، نشر پیدایش با ترجمه مریم مویدپور منتشر کرد. با این همه کلبرگ در زمره نویسندگان پرکار آلمانی است. بیش از ده جلد رمان و داستان کوتاه منتشر کرده است. رمان بیمارستان آمریکایی (۲۰۱۰) بسیار مورد توجه مخاطبان و منتقدان ادبی جهان قرار گرفت. کلبرگ جوایز ادبی بسیاری دریافت کرده است.جایزه اونگلیشربوخ پرایز که شاید معتبرترین جایزه ادبی آلمان باشد در سال ۲۰۱۱ به بیمارستان آمریکایی تعلق گرفت. علاوه‌بر این وی عضو فعال انجمن قلم آلمان هم هست و در پروژه‌ای موسوم به «تبادل ادبیات شرق و غرب» همکاری می‌کند. آثار کلبرگ به چندین زبان جهان ترجمه شده است. در اردیبهشت ماه امسال کلبرگ با دعوت ناشر ایرانی‌اش به ایران آمد و در جلسات متعددی حضور پیدا کرد. مصاحبه‌ای که می‌خوانید حاصل جلسه‌ای است که در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ماه در سرای اهل قلم برگزار شد. در این جلسه که مریم مویدپور، مترجم «کمونیست موماتر» هم حضور داشت، کلبرگ به شکل پرسش و پاسخ دیدگاه‌های خود درباره ادبیات را مطرح کرد. در ادامه، محمود حسینی‌زاد درباره نسل تازه نویسندگان آلمان و انگیزه‌اش در ترجمه آثار آنها به فارسی صحبت کرد و دگرگونی‌های اخیر داستان‌نویسی آلمان را بررسی کرد. حسینی‌زاد در ضمن سخنانش مصداق‌هایی را از بین ترجمه‌هایش ارائه می‌کرد که برای مخاطبان حاضر در مجلس جالب توجه بود. مریم مویدپور هم در پاسخ به این سؤال که به چه نینی کلبرگ را ترجمه کرده است، مهم‌ترین دلایلش را عدم آشنایی کافی ایرانیان با سبک تازه نویسندگان آلمانی می‌دانست. مویدپور بر این نظر بود که شناخت فارسی‌زبانان از ادبیات داستانی آلمان نادرست و مبتلا به تاخیر تاریخی است. «ما از یک جایی به بعد ادبیات آلمان را دنبال نکرده‌ایم». کلبرگ که تمایل چندانی به حرف‌زدن درباره آثار خود نداشت، ترجیح می‌داد تا جلسه پرسش و پاسخ حول محور مفهوم کلی ادبیات و به زبان انگلیسی باشد. غرض اصلی وی، به تأکید خودش بیان تجربیاتش از ادبیات آلمان و جهان بر مبنای کار نویسنده‌گی و مترجمی بود.

آ یکی از دغدغه‌های شما در اغلب آثارتان نتایج و تأثیرات وحدت مجدد دو آلمان است. از منظری وسیع‌تر، این رویداد چه تغییراتی در ادبیات معاصر آلمان ایجاد کرده است؟

آلمان غربی و شرقی تا حدی دو ادبیات جداگانه داشتند. بعد از اتحاد، وضعیت عجیب بود. ما با توسعه و ادغام دو کشور روبه‌رو بودیم که هر دو به یک زبان سخن می‌گفتند. اما در بحث از ادبیات، کار به این سادگی نبود. به نظرم ادبیات آلمانی با پدیده‌ای به اسم «فناوت» روبه‌رو شد. این تفاوت بیش از هر چیز در منابع ادبی به چشم می‌خورد. لازم بود بعد از اتحاد، ادبیات تازگی پیدا کند. اما شیوه نگارش این دو کشور یکسان نبود. نخست باید بگویم که نزدیک به نود در صد ادبیات کلاسیک و مدرن آلمانی متعلق به مناطقی است که در قلمرو آلمان شرقی قرار می‌گرفت. اما در سال‌های جدایی اتفاق دیگری هم افتاده بود. آلمان غربی‌ها، بیشتر به قریحه داستان‌گویی اهمیت می‌دادند و نگارندگان آلمانی برایشان اولویت داشت. در آلمان شرقی مفهوم ادبیات مهم بود. نقد ادبی در بخش شرقی نقش بیشتری دارد. در مورد خودم می‌توانم بگویم که موقع برداشته‌شدن دیوار سی ساله بودم. همان موقع تصمیم گرفتم که دراین‌باره، رمان بزرگی بنویسم. به گمانم خیلی از نویسنده‌ها در آن ایام تصمیم گرفتند که درباره اتحاد دو آلمان بنویسند. اولین کتابم که منتشر شد، واکنش‌ها در بین مخاطبان آلمان غربی و شرقی فرق می‌کرد. به نظر، منتقدان ادبیاتی بود که انقلاب هنری در آن روی می‌داد. در آلمان شرقی، قضیه فرق می‌کرد. آنها به تکنیک و شیوه داستان‌نویسی اهمیت زیادی می‌دهند. سنت داستان‌نویسی در این دو منطقه با هم متفاوت بود. در آلمان شرقی ادبیات انقلابی اهمیت داشت. این ادبیات خودش به دو بخش جداگانه تقسیم می‌شد. یکی ادبیات کارگری بود که به زندگی پرولت‌ها اختصاص داشت و خیلی از نویسندگان این نوع ادبیات تنها متعلق به همین بخش از جامعه بودند، و دیگری ادبیاتی بود که انقلاب هنری در آن روی می‌داد. در آلمان غربی بعد از جنگ، ارزش‌های دیگری بر ادبیات حاکم بود. آنها به نفس قصه‌گویی و جذابیت داستان خیلی اهمیت می‌دادند.

آ شما اصالتا آلمانی هستید و نوشتن را نیز در آلمان آغاز کرده‌اید. اما بعد به فرانسه می‌روید. رابطه فرانسه و آلمان حاشیه‌ها و پس‌زمینه‌های خاص خودش را دارد. گذشته از تفاوت زبانی، تلقی این دو کشور اروپایی از ادبیات چه تفاوت‌هایی دارد؟

زیاد این سؤال را از من می‌پرسند. مسئله روابط آلمان و فرانسه جذابیتی عامه‌پسند دارد. ببینید، آلمان و فرانسه دو کشور همسایه‌اند که نزدیک به هزار سال اشکال متفاوتی از ارتباط را تجربه کرده‌اند. جنگ، نفرت، حسادت و دوستی در ادوار متفاوت تاریخ شکل غالب این رابطه را شکل می‌داده است. علاوه‌بر این، آلمان و فرانسه به‌شدت بر یکدیگر نظارت دارند. در قرن بیست‌ویکم بین آلمان و فرانسه رابطه دوستانه‌ای برقرار است، اما در حوزه ادبیات باید بدانیم که در قرون نوزدهم و بیستم، بین اروپایی‌ها ادبیات آلمانی مهم‌تر از ادبیات فرانسه بود. در قرون هجده و نوزده ادبیات آلمانی به اندازه فلسفه‌اش اهمیت داشت. حوالی یک قرن پیش بود که گوته، از مفهوم تازه‌ای با عنوان «ادبیات جهانی» سخن گفت. در آن زمان بیش از نود در صد مخاطبان ادبیات، آثار بومی خودشان را می‌خواندند. آلمانی‌ها، ادبیات آلمان را ترجیح می‌دادند و فرانسوی‌ها هم به نویسندگان خودشان بیشتر از هرجای دیگر جهان اهمیت می‌دادند. اما حالا این وضع برقرار نیست و ایده گوته تا حد زیادی محقق شده است.